

# پیوند ناگسستی خاتمیت با ولایت و نقد شبهه آقای سروش در این زمینه

علی نصیری\*

چکیده

خاتمیت رسالت پیامبر اکرم (ص) به رغم آن که مستند به شواهد عقلی و نقلی فراوان عام از قرآن و روایات- بوده و افزون بر اجماع جزء ضروریات اعلام شده، ولی در گذشته و حال همواره با تشکیکها و شبهه‌هایی روبه‌رو بوده است که پیدایش دو فرقه گمراه بابیه و قادیانیه نتیجه نامبارک همین تردیدها است. یکی از شبهات که در این زمینه از سوی آقای سید عبدالکریم سروش ارائه شده، عدم هماهنگی میان مفهوم خاتمیت با ولایت از نگاه شیعه است. به ادعای ایشان از آنجا که تشیع غالی برای ائمه (ع) افزون بر تبیین کتاب و سنت نبوی، نقش نوگستری (ارائه آموزه‌های نوین

---

\*. عضو هیات علمی پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی.

مسکوت گذاشته در کتاب و سنت نبوی) قائل است، عملاً بر خاتمیت رسول اکرم (ص) خط بطلان کشیده است. در این مقاله با بررسی مفهوم و عناصر معنایی خاتمیت این نکته را مورد بررسی قرار داده‌ایم که با فرض پذیرش نقش نوگستری ائمه (ع) به هیچ وجه مفهوم خاتمیت دچار خلل یا کم‌رنگ نشده است. واژگان کلیدی: خاتمیت، نبوت، تبیین و تشریح، نوگستری، سنت نبوی، سنت ولوی، جامعیت، جاودانگی.

## خاتمیت در گستره علوم اسلامی

خاتمیت یکی از مباحث پرچالش روزگار ما است که از چند سو باید مورد بررسی عمیق و همه‌جانبه قرار گیرد:

**1** کلام: زیرا بسته شدن کتاب وحی و شریعت و پایان‌پذیری ارتباط رسمی آسمان با زمین، مباحثی همچون فلسفه خاتمیت، رابطه با جامعیت دین، چگونگی پاسخگویی دین به نیازهای نوپیدای زمان، نقش عقل در روزگار دین خاتم، رابطه ظهور و منجی و آموزه‌های دینی‌ای که در مقام تبیین با نوگستری خواهد آورد، مفهوم خاتمیت و نیز چگونگی نقد و بیان رسالت نوین و پرسش‌هایی از این دست را مطرح می‌سازد که پاسخگویی به آن‌ها بر عهده کلام است.

**2** قرآن و حدیث: زیرا در قرآن آیات متعددی آمده است که یا به دلالت مطابقی یا به سایر دلالت‌ها همچون دلالت التزامی و تضمنی بر خاتمیت رسالت پیامبر اسلام (ص) پای فشرده است.

چنان‌که در روایات پیامبر اکرم (ص)، ائمه اطهار (ع) و نیز در گفتار صحابه و تابعان،<sup>1</sup> آموزه‌هایی دال بر خاتمیت انعکاس یافته که بررسی مدلول‌ها و پیام‌های آن‌ها و تبیین راز خاتمیت کار سترگی است که باید در قالب پژوهشی مستقل و جامع دنبال شود؛ بویژه آن‌که داعیه داران رسالت نوین همچون قادیانه ضمن تشکیک در مدلول‌های این دست از آیات و روایات، به غلط به ظاهر آیات و روایات برای اثبات استمرار وحی و رسالت استناد می‌جویند.

**3** فقه: زیرا از نظر فقیه به استناد ادله نقلی و عقلی با باور قلبی و پایبندی عملی به خاتمیت اسلام است که سلامت و طهارت ظاهری شخص تضمین می‌شود و با تکیه بر همین ادله و نیز اجماع و ضرورت دین، کسی که خاتمیت را انکار یا حتی در آن تشکیک کند، به ارتداد و خروج از دین محکوم است و آثار خاصی بر این امر بار می‌شود. آنچه در گذشته و حال از زبان فقیهان شیعه و اهل سنت مبنی بر ارتداد فرقه‌هایی همچون بابیه و قادیانیه بیان شده، ناظر به همین نکته است.

**4** تاریخ و فرق: بازشناخت زمینه‌های تاریخی پیدایش فرقه‌های منکر خاتمیت همچون قادیانیه<sup>2</sup>، تطور و تحولات رخ داده در سیر تاریخی آنان تا به امروز، زندگی و شخصیت، بنیانگذاران و مروّجان آنها، کتاب‌ها و آثار اعتقادی، آموزه‌ها و شریعت مورد ادعای آنان از جمله مباحثی است که شاخه تاریخ و فرق بررسی آنها را بر عهده گرفته است.

### خاتمیت و شبهه‌های روشنفکران

گذشته از تشکیک‌ها و تردیدهای بنیانگذاران فرقه‌هایی همچون بابیه و قادیانیه - که به انکار خاتمیت و بنیانگذاری دین و شریعت جدید انجامید - پاره‌ای از روشنفکران مسلمان نیز درباره خاتمیت مقالات و مقولاتی را مطرح ساخته که عملاً روح مفهوم و معنای مورد نظر در واژه خاتمیت نادیده گرفته شده و این آموزه‌های بلند قرآنی به چالش کشیده شده است. از جمله نمونه‌های آن، دیدگاه اقبال لاهوری در این زمینه است که مدعی است فلسفه وحی و نبوت به کمال رساندن عقل انسانی است و هنگامی که بشر به سرزمین کمال و فرهیگی عقل پا گذاشت، نیاز به وحی و رسالت خودبخود از بین می‌رود؛ نظیر فرزند خردسالی که با تلاش، تکاپو و هدایت مادر، راه رفتن را می‌آموزد و هنگامی که راه رفتن را به خوبی آموخت، دیگر عملاً به مادر در این جهت نیازی نخواهد داشت.

از جمله این شبهات، شبهه اخیر فیلسوف معاصر آقای سید عبدالکریم سروش است که خاتمیت را با باورهای شیعه در زمینه امامت و ولایت در تعارض دانسته است. مناسب است قبل از هرگونه پیش‌داوری درباره مدعای وی، سخن ایشان را ذکر کنیم. آقای سروش در بخشی از سخنرانی خود در پاریس که برای نخستین بار درباره این شبهه لب گشوده‌اند، چنین گفته است:

«خصلت اول در معتقدات شیعه اعتقاد به ولایت است؛ یعنی آن خصوصیتی که در پیامبر بود ادامه پیدا می‌کند و با مرگ پیامبر پایان نمی‌پذیرد و آن هم در افراد معین نه در همه افراد. در میان شیعیان، این اولیای الهی نام برده شده‌اند. همان‌ها که امامان شیعه نامیده می‌شوند و نیز شخصیتی که به این افراد داده شده، تقریباً برابر با شخصیت پیامبر است که می‌توانیم بگوییم مفهوم خاتمیت پیامبر را تقریباً دچار تزلزل کرده است... این نکته مهمی است که ما شیعه باشیم یا نباشیم، باید تکلیفمان را با آن مشخص کنیم. قرآن به وضوح می‌گوید که پیامبر اسلام، خاتم النبیین است؛ اما شیعیان، مقام و منزلتی که به ائمه خودشان بخشیده‌اند، تقریباً مقام و منزلتی است که پیامبر دارد و این نکته‌ای است که نمی‌توان به سهولت از آن گذشت؛ یعنی مفهوم خاتمیت در تشیع، مفهوم دقیق شده و سستی است؛ زیرا امامان شیعه، حق تشریح دارند. حال آن‌که این حق انحصاراً حق پیامبر است.»<sup>3</sup>

مقصود ایشان از شخصیت و ویژگی‌های پیامبر (ص) که شیعیان همانند آن‌ها را برای ائمه (ع) قائل هستند، سه ویژگی است:

1. برگرفتنگی بی‌واسطه دانش پیامبر (ص) از خداوند.
2. عصمت در گفتار و کردار.
3. حجیت گفتارشان برای دیگران.<sup>4</sup>

آقای سروش مدعی است که شیعیان این سه ویژگی انحصاری پیامبر (ص) را به امامان نیز سرایت داده‌اند و بارها از آن‌ها به عنوان «تشیع غالی» نام برده و از زیارت جامعه کبیره به عنوان «مرامنامه تشیع غالی» یاد کرده است.

وی در بخشی از نامه دوم خود خطاب به آقای بهمن پور چنین آورده است:

«آن پرسش بنیادین این بود که چگونه می‌شود که پس از پیامبر خاتم کسانی درآیند و به اتکای وحی و شهود سخنانی بگویند که نشانی از آن‌ها در قرآن و سنت نبوی نباشد و در عین حال تعلیم و تشریح و ایجاب و تحریمشان در رتبه وحی نبوی بنشیند و عصمت و حجیت سخنان پیامبر را پیدا کند و باز هم در خاتمیت خللی نیفتد؟ پس خاتمیت چه چیزی را نفی و منع می‌کند و به حکم خاتمیت، وجود و وقوع چه امری ناممکن می‌شود؟ و چنان خاتمیت رقیقی که همه شئون نبوت را برای دیگران میسور و ممکن می‌سازد، بود و نبودش چه تفاوتی دارد؟»<sup>5</sup>

آن‌گاه گویا در پاسخ به این نقد که نقش ائمه (ع) تشریح و تبیین است نه ارائه آموزه‌هایی که در کتاب و سنت نبوی مسکوت مانده، چنین آورده است:

«شارح و مبین خواندن پیشوایان شیعه هم گرهی از این کار فرو بسته نمی‌گشاید؛ چراکه کنیری از سخنان آن پیشوایان، احکامی جدید و بی‌سابقه است و در آن‌ها ارجاعی به قرآن و سنت نبوی نرفته و نرفتنی است و نشانی از تعلیق و تبیین در آن‌ها دیده نشده و دیده ناشدنی است؛ مگر این‌که در معنای «شرح و تبیین»، چنان توسعه و تصرفی به عمل آوریم که عاقبت سر از وحی و نبوت درآورد و کار پیشوایان، نه شرح شریعت، بل تداوم نبوت گردد. این همان راهی است که شیعیان غالی رفته‌اند و امامتی ناسازگار با خاتمیت بنا کرده‌اند.»<sup>6</sup>

و در جای دیگر با تاکید بر مسبوق نبودن پاسخ‌های ائمه (ع) در گفتار پیامبر چنین گفته است:

«آیا امامان برای پاسخ به هر سؤال به کلمات پیامبر رجوع می‌کردند و آن‌ها را می‌خواندند (در کجا؟) و می‌اندیشیدند و آن‌گاه جواب می‌گفتند یا جواب‌هایشان (چنان‌که شیعیان می‌گویند) نزدشان حاضر بود و نیازی به اجتهاد و اعمال رویت و پژوهش و تحلیل نداشتند و لذا سخنی که می‌گفتند، بی‌چون و چرا و بی‌احتمال خطا و بر اثر الهام الاهی، عین کلام الاهی بود و جای اعتراض نداشت؟»<sup>7</sup>

آقای سروش برای اثبات مدعای خود - که شیعیان عملاً خاتمیت را برنناخته و بر استمرار وحی در رسالت درباره امامان پای می‌فشارند - به یک روایت و گفتاری از مرحوم خوانساری استناد جسته است و می‌گوید از امامان شیعه نقل شده که فرمودند:

«زَلُّونا عن الربوبیه و قولوا فینا ما شئتم»

و خطاب به آقای بهمن‌پور چنین آورده است:

«شما عالم علم الحدیث هستید و از اصالت این روایت باخبرترید. در این روایت چنان‌که می‌بینید، فقط اجتناب از ربوبیت خواسته شده است و از نبوت سخنی نرفته است.»<sup>8</sup>

آن‌گاه ترجیح می‌دهد که به‌رغم اصیل دانستن روایت، آن را ساخته و پرداخته‌گالیان معرفی کند.

وی گفتار مرحوم خوانساری را این چنین نقل کرده است:

«رضی خوانساری (متوفی به سال 1113 قمری و برادر جمال خوانساری و هردو، فرزندان حسین خوانساری، "استاد الكل فی الكل" و هر سه از فقیهان و متکلمان نامدار عصر صفوی) در کتاب "مانده سماویه" که کتابی فقهی است، پس از ذکر احکامی چند (چون حکم خوردن تربت حسین ع) که نشانی از آن‌ها در زمان پیامبر نبوده و بر زبان رسول خاتم جاری نشده، به طرح این پرسش می‌پردازد

که تا این جهان به نور وجود حضرت خیرالبشر منور بود، این احکام ظاهر نبود و از آن سرور به مردم نرسیده بود و بعد از رحلت نبی و انقطاع وحی الاهی حکم شرعی متجدد نمی‌تواند شد. پس قرار این نوع احکام، شرعی به چه نحو می‌تواند شد و علم به آن‌ها از چه راه حاصل می‌شود و آن‌گاه در جواب این اشکال وجوهی را ذکر می‌کند چون وراثت و تأویل قرآن و علم به جامعه و جفرو مصحف فاطمه و نیز بودن روحی با ایشان که با پیامبر هم بود و همه چیز را به او تعلیم می‌کرد و نزول ملائکه در شب قدر و اوقات دیگر بر ایشان و... و نهایتاً به این جا می‌رسد که همان اختیاری را که خداوند به پیامبر داده بود تا احکامی را جعل و وضع کند، به امامان هم داده است تا آن‌ها هم چنین کنند و مکرراً حدیث وارد شده که تفویضی که خدای عزوجل به رسول فرموده بود و اختیاری که به او داده بود، بعد از او به ائمه فرمود و اختیار به ایشان داد و بنابراین ممکن است که بعضی از احکام که در زمان رسول‌الله معلوم نشده باشد، ائمه خود قرار آن‌ها را بدهند و خدای عزوجل اجازه آن بفرماید، والله اعلم باحکامه<sup>9</sup> و البته همه این وجوه را مستند به روایاتی از کتب "کافی" و "محاسن" و غیره می‌کند.

پیدا است که رضی خوانساری نیک دریافته بود تا همان اختیارات و امتیازات پیامبر را در نهایت برای امامان اثبات نکند، از بند آن اشکال رهایی نخواهد یافت و حالا چنین اعتقادی با خاتمیت پیامبر چگونه قابل جمع است، پرسشی است که پیگیرانه از تشیع غالی باید پرسید و نومیدانه به انتظار پاسخ باید نشست.<sup>9</sup>

## تحلیل مدعی آقای سروش درباره تعارض خاتمیت با ولایت

با نگاه به فقرات پیشین گفتار آقای سروش می‌توان مدعی ایشان را در محورهای ذیل خلاصه کرد:

1. تشیع به دو دسته غالی و معتدل قابل تقسیم است و تفکر حاکم بر حوزه‌های علمیه شیعه و عالمان شیعه که مبتنی بر روایات مجعول است، نماینده تفکر شیعه غالی است و اندیشه شیعیان به عنوان مردم عوام که به‌طور طبیعی به‌خاطر تقلید و پیروی از تفکرات و آرای عالمان شیعه است - که از نگاه آقای سروش خود (عالمان شیعه) از جمله عوام هستند،<sup>10</sup> آکنده از همین نگاه غلوآمیز است و آقای سروش چنان‌که از ظواهر ادعاهای ایشان - که بخش محدودی از آن‌ها در این مقاله منعکس شده است - برمی‌آید، اگر مخالفتی نداشته باشد، خود را نماینده و سخنگوی شیعه معتدل می‌شناسد.

2. تشیع غالی برای امامان شیعه سه مقام قائل است:
1. ارتباط مستقیم با آسمان و برگرفتنی مستقیم فرامین الهی از رهگذر وحی.
  2. عصمت امامان در مقام گفتار و کردار.
  3. حجیت بی چون و چرای سخنان ائمه (ع) برای دیگران.
- براساس این سه مقام، تشریح به ائمه واگذار شده است و آنان بسان پیامبر (ص) می‌توانند برخی از احکام و آموزه‌های دینی را بدون وجود هرگونه پیشینه‌ای وضع کنند.
3. مقامات سه‌گانه پیشین همان مقاماتی است که مسلمانان به استناد آیات و روایات برای پیامبر قائل شده‌اند؛ بنابراین شیعیان با پذیرش ولایت ائمه (ع) عملاً به وجود نه تنها یک پیامبر (ص) بلکه دوازده پیامبر پس از رسول اکرم (ص) قائل شده‌اند! پیامبرانی که گرچه نام امام بر خود دارند، اما همان مراتب، مقامات و تصرفات دینی بسان سایر پیامبران از آنان ساخته است؛ ولی شیعیان غالی چون دریافته‌اند که تصریح به پیامبری امامان شیعه به صلاحشان نیست، با تغییر عنوان پیامبری به امامت، خود را از این محذور رها نکرده‌اند. این همان تناقض و پارادوکسی است که تشیع غالی از نگاه ایشان به آن مبتلا است و «نومیدانه باید به انتظار پاسخ آن نشست».
- بدین سبب ایشان معتقد است که میان خاتمیت با ولایت، طبق تفسیر غلوآمیز وی، تناقض آشکار وجود دارد و خاتمیت با این مبنا یا رقیق و ناکار آمده شده یا عملاً به کناری گذاشته شده است. با این توضیح، اشکال پیشگفته افزون بر اهل سنت، تفکر اعتدال شیعه را نیز دربر نمی‌گیرد و با بنیان عقیدتی چالشی به همراه نمی‌آورد.
4. آنچه غالباً در نگاشته‌ها در زمینه تبیین جایگاه ائمه (ع) در برابر قرآن و سنت نبوی انعکاس یافته است و در پاسخ استاد فرزانه آیت الله سبحانی - که در ادامه مقاله خواهیم آورد - منعکس شده، این است که نقش ائمه (ع)، تبیین و تشریح آموزه‌های احیاناً مجمل و مبهم قرآن و سنت نبوی است؛ نه این‌که آنان بیانگر آموزه‌هایی بوده‌اند که قرآن و سنت به‌طور کامل درباره آن‌ها سکوت کرده است. اما آقای سروش با توجه به این اشکال براساس دفع یا رفع بر این نکته پای فشرده که «کثیری از سخنان آن پیشوایان، احکامی جدید و بی‌سابقه است و در آن‌ها ارجاعی به قرآن و سنت نبوی نرفته و نرفتنی است و نشانی از تعلیق و تبیین در آن‌ها

دیده نشده و دیده ناشدنی است»؛ هرچند ایشان مقصود خود از عبارت «ترفتنی است» و «دیده ناشدنی است» را توضیح نداده‌اند.

در حقیقت ایشان پذیرفته است که اگر نقش ائمه (ع) در برابر قرآن و سنت نبوی به همان تبیین و تشریح خلاصه شود، جایی برای شبهه تناقض خاتمیت با ولایت نمی‌ماند. آنچه این شبهه را پیش می‌کشد این نکته است که ائمه (ع) گاه با اتصال به آسمان، پاسخ‌ها و آموزه‌هایی را ارائه کرده‌اند که در کتاب و سنت نبوی از آن‌ها سخنی به میان نیامده است.

5. آقای سروش افزون بر استناد به روایت «نزلونا عن الربوبیه و قولوا فینا ما شئتم»، به گفتار یکی از عالمان شیعه استناد کرده که در مسأله خوردن تربت امام حسین (ع) که قرآن و سنت نبوی در این باره سکوت کرده است، عملاً به تشریح برخی از احکام از سوی ائمه (ع) هرچند با اجازه خداوند تن داده است.

### پاسخ آیت الله سبحانی به شبهه آقای سروش

پس از آن‌که گفتار آقای سروش در فرانسه انعکاس یافت، آقای بهمن پور نخستین کسی بود که با رعایت جوانب اخلاقی و ادب و در عین حال با استناد به مبانی کلام شیعی به ایشان پاسخ داد و پس از آن، استاد فرزانه حوزه، آیه الله سبحانی در نامه‌ای مشفقانه و آکنده از احترام و تقدیر از آقای سروش، نقدهای عالمانه خود را به شبهه پیشگفته وی ارائه کرد. در این جا به پاسخ ایشان اشاره کوتاهی می‌شود.

آیت الله سبحانی پس از اشاره به آیه «ما کان محمد ابا احد من رجالکم و لکن رسول الله و خاتم النبیین»<sup>11</sup> و تأکید بر اجماعی بودن خاتمیت رسالت، در تعریف مفهوم خاتمیت چنین آورده‌اند:

«مقصود از خاتمیت این است که پس از رسول گرامی دیگر پیامبری نخواهد آمد و باب وحی تشریحی به روی بشر بسته شده است؛ همچنین بر هیچ انسانی وحی، که حامل تشریح حکمی و تعیین تکلیفی و تحلیل حرامی یا تحریم حلالی باشد، فرود نخواهد آمد.»<sup>12</sup>

ایشان سرچشمه علوم امامان معصوم را به چهار دسته تقسیم کرده است: 1. نقل از رسول خدا (ص) 2. نقل از کتاب علی (ع) 3. استنباط از کتاب و سنت 4. الهامات الاهی<sup>13</sup> ایشان در لابلا و در پایان تقسیم‌بندی این چنین نتیجه گرفته‌اند:



«بنابراین امامان معصوم در حوزه معارف و احکام، نوآورانی نبوده‌اند که ریشه در کتاب و سنت نداشته باشد، بلکه استخراج کنندگان احکام الهی از کتاب و سنت بوده‌اند که دیگران را یارای چنین فهم و دقتی نیست.»<sup>14</sup>

همچنین آورده‌اند:

«انشاء احکام جدید ناقض خاتمیت است؛ ولی خبردادن از احکامی که بر قلب پیامبر فرود آمده است، تایید خاتمیت و نشانه آن است... از این رو روشن ساختیم که ختم نبوت با مرجعیت علمی اهل بیت کوچک‌ترین تعارضی ندارد و ائمه اهل بیت بازگو کنندگان احکامی هستند که قبلاً بر پیامبر اسلام، وحی و تشریح گشته است.»<sup>15</sup>

## نقد گفتار آقای سروش از زاویه‌ای دیگر

افزون بر نقد علمی آیت الله سبحانی، به نظر می‌رسد مدعای آقای سروش مبنی بر تناقض خاتمیت با ولایت از نگاهی دیگر نیز قابل نقد باشد. این نقد مبتنی بر دیدگاهی است که نگارنده در تعامل کتاب و سنت و نقش آن دو در دین، شناخت قائل بوده و براساس آن کتابی را با همین عنوان تدوین کرده است.<sup>16</sup> براساس این دیدگاه، سنت در برابر قرآن دارای سه نقش است:

1. تقریر و تاکید آموزه‌های قرآن.

2. تبیین آموزه‌های قرآن.

3. نوگستری. یعنی ارائه آموزه‌هایی که قرآن درباره آن‌ها سکوت کرده است. از سوی دیگر مقصود ما از سنت - چنان‌که میان محدثان شیعه متداول است - اعم از سنت نبوی و ولوی (سنت امامان شیعه) است. سه نقش پیشگفته افزون بر آن‌که در مورد سنت نبوی در تعامل با قرآن جاری است، در تعامل سنت ولوی با سنت نبوی نیز ساری می‌باشد؛ به عبارت روشن‌تر، براساس نقش سوم همان‌گونه که پیامبر (ص) در تعامل با قرآن و پیکره دین می‌تواند پیام‌آور آموزه‌هایی باشد که قرآن درباره آن‌ها سکوت کرده است، امامان معصوم (ع) نیز می‌توانند بازگوکننده آموزه‌هایی باشند که سنت نبوی از آن‌ها ساکت است. حال با توجه به این مبنا معتقدیم که مدعای آقای سروش مخدوش است.

برای روشن شدن مدعا نخست باید توجه داشت که تمام اشکالات آقای سروش مبنی بر تعارض خاتمیت با ولایت مبنی بر پذیرش نقش سوم ولوی در برابر کتاب و سنت نبوی است. ایشان می‌پذیرد که سه نقش پیشگفته در سنت نبوی و نیز دو نقش تقریر و تبیین در سنت ولوی در تعامل با سنت نبوی با مسأله خاتمیت چالشی ندارد. تنها نقطه چالش و تناقض خاتمیت با ولایت در نقش سوم سنت ولوی خلاصه می‌شود؛ یعنی در سنت امامان آموزه‌هایی منعکس شده باشد که در قرآن و سنت نبوی از آن‌ها ساکت است و از آن‌جا که پیامبر (ص) به خاطر اتصال وحیانی با آسمان می‌تواند از مقام تفویض برخوردار باشد، این نوگستری به خاتمیت او صدمه‌ای نمی‌زند؛ ولی اگر این نقش را برای امامان نیز تسری دهیم، عملاً به این معنا است که پرونده دین جدید هرچند به دست امامان مفتوح مانده است؛ برای خاتمیت جایی نخواهد ماند.

اگر بخواهیم مدعای آقای سروش را در قالب قیاس اقترانی منعکس کنیم، شکل اولیه قیاس به صورت ذیل نتیجه خواهد داد.

قیاس اول امامان (طبق عقیده تشیع غالی) با اتصال به آسمان، آموزه‌های نوینی را که کتاب و سنت نبوی از آن‌ها ساکت‌اند ارائه کرده‌اند. (صغرا)  
هرکس با اتصال به آسمان، آموزه‌های نوینی که در کتاب و سنت نبوی از آنها ساکت‌اند ارائه کند، پیامبر است. (کبرا)

پس امامان شیعه پیامبر هستند. (نتیجه قیاس اول)

قیاس دوم شیعیان غالی امامان خود را پیامبر می‌دانند. (صغرا)

هرکس مدعی وجود پیامبری پس از رسول اکرم باشد، منکر خاتمیت است. (کبرا)

شیعیان غالی منکر خاتمیت هستند. (نتیجه قیاس دوم)

البته می‌توان شکل‌های همسان و همگن دیگری بر اساس مدعای آقای سروش تنظیم کرد. اما به همین شکل بسنده کرده و آن را برای تبیین ایشان کافی می‌دانیم.

اشکالی که از سوی آیت الله سبحانی و شماری دیگر از صاحب‌نظران متوجه آقای سروش شده، بر مردود بودن صغرا استوار است؛ به این معنا که آنان معتقدند امامان شیعه گرچه از رهگذر الهام و وحی غیررسمی به آسمان اتصال دارند، ولی آنچه ارائه کرده‌اند، آموزه‌های

نوبین مسکوت گذاشته از سوی کتاب و سنت نبوی نیست؛ بلکه سراسر در مقام تبیین این آموزه‌ها است.

اما ما با استناد به دلایلی از عقل و نقل با صغرای قیاس ایشان مخالفتی نداریم. اشکال اساسی ما به کبرای قیاس اول آقای سروش است که با فروپاشیدن آن، جایی برای نتیجه شکل اول و تشکیل قیاس دوم باقی نخواهد ماند. بنابراین دو مدعا داریم:

1. ائمه (ع) در کنار تقریر و تبیین قرآن و سنت نبوی، با بهره جستن از مقام «تحدیث» و اتصال به آسمان، گاه آموزه‌های نوینی را آورده‌اند که در قرآن و سنت مسکوت گذاشته شده است و به اصطلاح، نقش «نوگستری» نیز دارند.
2. پذیرش اتصال ائمه با آسمان و داشتن نقش نوگستری به معنای پیامبری و نفی خاتمیت نیست.

ما برای نقض مدعای آقای سروش نیازی به اثبات مدعای نخست خود نداریم؛ یعنی حتی اگر نقش ائمه را به تبیین منحصر کنیم، باز به خاطر مخدوش دانستن کبرای قیاس، مدعای ایشان اثبات نخواهد شد. به عبارت دیگر با اثبات مدعای دوم که اتصال ائمه (ع) با آسمان و داشتن نقش نوگستری به معنای نفی خاتمیت نیست، جایی برای مدعای ایشان نمی‌ماند. با این حال افزون بر مدعای دوم، بر مدعای نخست نیز پایبند هستیم. بر این اساس به صورت کوتاه مدعای نخست را تبیین می‌کنیم.

### سنت ولوی و نقش نوگستری

در این جا برای آن که نشان دهیم که ائمه (ع) به صراحت اعلام کرده‌اند گاه پاسخ‌های خود را نه از قرآن و نه از سنت نبوی بلکه از آسمان گرفته‌اند، دو دسته از روایات را یاد می‌کنیم. روایات دسته نخست: نقه الاسلام کلینی در کتاب الحجّه کافی در بابی تحت عنوان «جهات علوم الائمه (ع)» سه روایت از امام صادق و امام کاظم (ع) نقل کرده که مضمون مشترک آن‌ها برخوردار بودن ائمه (ع) از الهام در کنار بهره جستن از دانشی است که به میراث رسیده است. در روایت نخست از امام کاظم (ع) چنین نقل شده است:

«مبلغ علمنا علی ثلاثه وجوه: ماض و غابر و حادث فاما الماضی فمفسر و اما الغابر فمزبور و اما الحوادث فقفذ فی القلوب و تقر فی الاسماع و هو افضل علمنا و لا نبی بعد نبینا.»

ساحت دانش ما بر سه دسته است: گذشته، آینده و حال؛ اما گذشته [که] تفسیر شده و اما آینده [که] نگاهش شده و اما حال به صورت افکندن در دل‌ها و کوبیدن در گوش‌ها است و این بالاترین علم ما است و پیامبری پس از پیامبر ما نیست.<sup>17</sup>

براساس ظاهر این روایت، دانش ائمه (ع) نسبت به مسائل گذشته با مسائل آینده از رهگذر تفسیر یا نگاهش برای آنان به میراث رسیده است؛ اما نسبت به مسائل و رخدادهای جاری کنونی از رهگذر اتصال به آسمان پاسخ می‌گیرند. از مقابله این قسم با دو قسم دیگر به روشنی به دست می‌آید که آموزه‌های دست‌یافتنی از رهگذر الهام در دانش به میراث رسیده انعکاس نیافته است.

«قفذ فی القلوب» و «تقر فی الاسماع» بیانگر دو شیوه‌ای است که خداوند از رهگذر آن‌ها آموزه‌ها را به امامان می‌رساند. دل می‌تواند نشانگر الهام مستقیم و گوش حکایتگر الهام به دل‌ها از مسیر گوش باشد.

به هر حال نکته بسیار مهم در این روایت، عبارت «و لا نبی بعد نبینا» است. تاکید امام معصوم (ع) در این نکته که پس از پیامبر اسلام (ص) دیگر پیامبری نخواهد بود، ضمن تاکید بر مسأله خاتمیت نشانگر آن است که ممکن است کسی با شنیدن اتصال ائمه (ع) به آسمان و پاسخ‌یابی آنان نسبت به پرسش‌هایی که ممکن است در کتاب یا سنت نبوی (دانش به میراث برده پیشین) نیامده باشد، درباره خاتمیت رسالت به شبهه بیفتد. درست همان شبهه‌ای که آقای سروش در ورطه آن گرفتار آمده است. امام کاظم (ع) با دریافتن و پیش‌بینی این شبهه، اتصال ائمه (ع) با آسمان را به معنای خاتمیت ندانسته است؛ یعنی درست مدعایی که به دنبال اثبات آنیم.

اگر دانش ائمه (ع) به دو شیوه «مفسر» و «مزبور» خلاصه می‌شد، جایی برای شبهه تناقض ولایت با خاتمیت نمی‌ماند؛ زیرا همان‌گونه که آقای سروش مدعی است، اگر دانش ائمه (ع) را منحصر به میراث بر جای مانده بدانیم و بگوییم آنان مبین و شارح همان آموزه‌هایی هستند که در کتاب و سنت آمده است، جایی برای شبهه پیشگفته نخواهد ماند.

این‌که امام (ع) بلافاصله پس از اثبات دانش از نوع الهام، بر خاتمیت پای فشرده است، نشان می‌دهد که آموزه‌های به‌دست آمده از این رهگذر فراتر از مرحله تبیین و تشریح است؛ همان‌که ما از آن به نقش «نوگستری» یاد کرده‌ایم.<sup>18</sup>

بنابراین روایت پیشگفته حداقل به استناد ظاهر آن مطابق با هردو مدعای ما است؛ یعنی ضمن تایید نقش نوگستری ائمه (ع) و اتصال آنان به آسمان و ارائه آموزه‌های مسکوت گذاشته در قرآن و سنت نبوی، این امر را مخالف خاتمیت ندانسته است.

روایات دسته دوم: در دسته‌ای دیگر از روایات، ائمه (ع) با صراحت بیشتر اعلام کرده‌اند که گاه به مسائلی برخورد می‌کنند که در کتاب و سنت نبوی از آن‌ها گفت‌وگو نشده است. در این موارد با توفیق و تسدید (تایید الهی) پاسخ‌های خود را دریافت می‌کنند و حتی تاکید می‌کنند که شیوه پاسخی آنان از نوعی که مخاطبان برداشت می‌کنند، یعنی از نوع اجتهاد و استنباط متداول خطاب‌بردار نیست.

نکته قابل توجه دیگر در این دست از روایات، استنکاف اولیه ائمه (ع) از ادعای به برخورداری آنان از چنین موهبتی است. شاید ائمه (ع) همچنان از شبهه تناقض خاتمیت با چنین مقامی برای آنان بیم داشتند. سوره بن‌کلیب می‌گوید:

«قلت لا بی عبدالله (ع): بای شیء یفتی الامام؟ قال: بالکتاب. قلت: فما لمن یکن فی الکتاب؟ قال: بالسنه. قلت: ما لم یکن فی الکتاب و السنه؟ قال: لیس شیء الا فی الکتاب و السنه. قال: فکرت مره او مرتین. قال: یسدّد و یوقّ فاما ما تظن فلا.»<sup>19</sup>

براساس این روایت و روایاتی مشابه آن، امام (ع) مسکوت گذاشتن پاسخ برخی از آموزه‌های دینی در قرآن و سنت نبوی را انکار نکرد. هرچند با اصرار پرسشگر بر آن مهر تایید زد. با این حال با برخورداری از دانش، این دست از مسائل را براساس توفیق و تایید الهی دانسته که همان مقام «کلام ربانی» و «تحدیث» از سوی خداوند و روح‌القدس است و همان‌گونه‌که علامه مجلسی در توضیح این روایت آورده، چنان نیست که راوی پنداشته و گمان کرده که ائمه (ع) بسان سایر مجتهدان براساس آرای شخصی اجتهاد می‌کنند.<sup>20</sup>

در روایت دیگر چنین آمده است:

«عن هشام بن سالم الساباطی. قال: قلت لا بی عبدالله (ع): بما تحکمون إذا حکتم؟ فقال: بحکم الله و حکم داود فاذا ورد علینا شیء لیس عندنا تلقانا به الروح القدس.»<sup>21</sup>

در روایت دیگر عبارت «و الهمنا الله الهاماً» پس از عبارت «تلقانا به الروح القدس» آمده است.<sup>22</sup>

### رابطه نقش نوگستری ائمه (ع) با جامعیت دین

ممکن است در این جا پرسشی به ذهن تداعی کند که اگر بخشی از آموزه‌های دینی در قرآن و سنت نبوی نیامده باشد که لزوماً باید در سنت ولوی تدارک شود، پس با آیه «نزلنا عليك الكتاب تبيانا لكل شيء»<sup>23</sup> و آیه «اليوم اكملت لكم دينكم...»<sup>24</sup> - که بر بیانگری قرآن نسبت به همه چیز و حداقل همه آموزه‌های دینی و نیز کامل شدن دین در روزهای پایانی رسالت و طبق عقیده مفسران شیعه در روز عید غدیر، روز تعیین ولایت حضرت امیر (ع) تاکید دارند - چه باید کرد؟ و نیز این مدعا با روایاتی که می‌گوید: «ما من شيء الا وفيه كتاب او سنه»<sup>25</sup> یعنی برای تمام نیازهای دینی، قرآن یا سنت وجود دارد، چگونه سازگار است؟

گرچه این پرسش‌ها به پاسخ‌های تفصیلی نیاز دارد، در این جا به اجمال و اختصار بسنده می‌کنیم:

1. واگذاری بخشی از آموزه‌های دینی به سنت نبوی و سنت ولوی خود یکی از آموزه‌های قرآن است که آیاتی نظیر: «و انزلنا اليك الذكر لتبين للناس ما نزل اليهم»<sup>26</sup> و «ما اتاكم الرسول فخذوه و ما نهاكم عنه فانتهوا»<sup>27</sup> و «اطيعوا الله و اطيعوا الرسول و اولى الامر منكم»<sup>28</sup> و «و لو ردوا الى الرسول و الى اولى الامر منهم لعلمه الذين يستنبطونه منهم»<sup>29</sup> بر آن دلالت دارد. به عبارت روشن‌تر تبیان هرچیز بودن قرآن لزوماً به این معنا نیست که باید هزاران مسأله و آموزه دینی در عرصه عقاید، اخلاق، احکام، تاریخ و سیره، تفسیر و حدیث، ادیان و فرق و... را در آن جست‌وجو کرد و یافت. واگذاری بخشی از این آموزه‌ها به سنت نبوی و ولوی و اعتبار بخشی به آن‌ها، جزئی از این بیانگری است.<sup>30</sup> چنان‌که امروزه قانون اساسی را به‌رغم حجم کوچک و اختصار آن، پاسخگوی همه نیازهای دیروز نظام اسلامی می‌دانیم؛ درحالی‌که بسیاری از مسائل در آن مسکوت مانده است. راز این امر این است که به عنوان مثال اگر در این قانون بر حق هرایرانی برای داشتن عقیده آزاد، شغل، مسکن، تحصیل رایگان و... تاکید شده، در کنار آن با احاله تنظیم راهبردها، راهکارها، آیین‌نامه‌ها به نهادهای

اجرایی یا قانونگذاری عملاً تکلیف این امور بر ظاهر بر مسکوت گذاشته را مشخص کرده است.

2. اکمال دین نیز درست به معنای پیشگفته است؛ زیرا با تعیین حضرت امیر (ع) و مشخص ساختن جایگاه علمی، معنوی و سیاسی سایر ائمه (ع) عملاً مشخص شده است که کار تبیین و نوگستری آموزه‌های دینی چگونه پس از پیامبر (ص) توسط ائمه (ع) دنبال خواهد شد.

3. این که بارها در روایات ائمه (ع) بر این نکته تاکید شده که هیچ آموزه دینی نیست که درباره‌اش کتاب یا سنت و در برخی تعابیر کتاب و سنت آمده نشانگر مدعای ما است که آموزه‌های دینی در قرآن و سنت توزیع شده است. توزیع آموزه‌های دینی در کتاب و سنت، که از نظر اهل سنت معمولاً ناظر به سنت نبوی است، نشانگر سکوت قرآن از بخشی از آموزه‌های دینی و احاله آن به پیامبر (ص) است. حال اگر این امر به جامعیت و تبیان بودن قرآن نسبت به هر چیز صدمه‌ای نمی‌زند، چه اشکال دارد که طبق عقیده شیعه با توسعه مفهوم سنت به سنت ولوی تبیین و نوگستری بخش دیگری از آموزه‌های دینی به ائمه (ع) واگذار شده باشد و اساساً باید دین اسلام را پیکره منسجمی دانست که در سه بستر کتاب، سنت پیامبر و سنت ائمه (ع) انعکاس یافته و در عین حال منبع و آبخور همه آن‌ها خداوند علیم و حکیم است؛ خداوندی که از روی علم و حکمت این سازمان را به آخرین دین خود بخشیده است.

### چگونگی جمع میان نقش نوگستری ائمه (ع) و مسأله خاتمیت

همان‌گونه که اشاره کردیم، مهم‌ترین و بنیادی‌ترین اشکال آقای سروش این نکته است که چگونه می‌توان پذیرفت که ائمه (ع) از رهگذر الهام وحی یا هر طریق دیگری با آسمان اتصال داشته و آموزه‌های نوین مسکوت گذاشته در کتاب و سنت نبوی را ارائه کنند و با این حال ادعای خاتمیت اسلام و رسالت پیامبر اکرم (ص) همچنان دست نخورده بماند؟ در این جا ایشان معتقد است که تشیع غالی دچار بن‌بست کامل شده و هرچه دست و پا می‌زند، نمی‌تواند خود را از گرداب خطرناک و خانمانسوز آن برهاند.

به گمان ما اگر آقای سروش به جای پناه بردن به استدلال‌های ذهنی به متن دین و آموزه‌های دینی و نیز عناصر معنایی مفهوم خاتمیت مراجعه می‌کرد، نه تنها نقش نوگستری ائمه (ع) را به تشیع غالی نسبت نمی‌داد، بلکه میان این مدعا با خاتمیت اسلام در رسالت پیامبر (ص) هیچ تناقضی نمی‌یافت. برای این که این امر روشن شود، مناسب است مفهوم و عناصر معنایی خاتمیت را مورد بررسی قرار دهیم:

### مفهوم لغوی خاتمیت

خاتم چنان که واژه‌شناسان می‌گویند، بر وزن حاتم [ با فتحه تاء ] به معنای چیزی است که با آن نامه یا قفل یا چیز دیگر را مهر و موم کنند که خود به معنای پایان‌پذیری آن است و از آن جا که در گذشته این کار با انگشتر انجام می‌گرفته، به آن خاتم گفته شده است. اما خاتم بر وزن ساجد [ به کسر تاء ] اسم فاعل به معنای پایان‌دهنده است.<sup>31</sup> در آیه «و لکن رسول الله و خاتم النبیین» خاتم به هر دو وجه قرائت شده که در هر حال به معنای پایان بخشی نبوت از سوی پیامبر اکرم (ص) است.<sup>32</sup> هر چند ما قرائت‌های مخالف قرائت کنونی و متداول میان مسلمانان را مردود می‌دانیم.

### مفهوم اصطلاحی خاتمیت

خاتمیت به معنای پایان پذیرفتن نبوت است؛ بنابراین برای فهم معنای آن ناگزیر به مفهوم نبوت می‌نگریم برای نبوت تعاریف ذیل پیشنهاد شده است:

«النبوة هی حکم الله تعالی برسالة رسول و إخباره عن سفارته و امره اياه بتبلیغ الشرایع»<sup>33</sup>

نبوت به معنای حکم خداوند به رسالت رسول و اخبار خداوند به سفارت و وساطت او و فرمان الهی به آن رسول برای تبلیغ شریعت‌ها است.

النبوة هی البعثة»<sup>34</sup>

نبوت به معنای برانگیخته شدن است.

«النبی هو انسان کامل مخبر عن الله تعالی بالوحی»<sup>35</sup>

نبی انسان کاملی است که از طریق وحی از خداوند خبر می‌دهد.

«النبی هو الانسان المخبر عن الله تعالی بغير واسطة احد من البشر»<sup>36</sup>



نبی انسانی است که بدون واسطه هیچ انسانی از خداوند خبر می‌آورد.

با عنایت به این تعاریف، مهم‌ترین عنصر معنایی نبوت را می‌توان برخورداری از وحی و مقام سفارت دانست. وحی یعنی پیام‌رسانی خاص خداوند که به صورت مستقیم یا از رهگذر فرشته وحی (جبرئیل)<sup>37</sup> تحقق می‌یابد؛ چنان‌که آیه شریفه: «ما کان لبشر أن یکلمه الله الا وحياً او من وراء حجاب او یرسل رسولا»<sup>38</sup>

به آن ناظر است. مقام سفارت یا وساطت به این معنا است که خداوند به پیامبر خود ماموریت می‌دهد تا به عنوان سفیر و واسطه خود، پیام‌های او را به مردم برساند. در تعاریف پیشگفته عبارت «مخبر عن الله» بیانگر عنصر سفارت و واژه‌های «بالوحی» یا «بغیر واسطه» نشانگر عنصر وحی است.

با این توضیح خاتمیت پیامبر اکرم (ص) به این معنا است که هیچ‌کس پس از ایشان هرگز به مقام سفارت الاهی و وساطت الاهی میان خداوند و مردم نرسیده است و هیچ‌گاه خداوند از رهگذر وحی با کسی سخن نخواهد گفت.

بنابراین پایان‌پذیری سفارت و وحی را باید اساسی‌ترین عنصر معنایی مفهوم خاتمیت دانست.

بر ما روشن نیست که آقای سروش بر اساس چه منبع و سندی خاتمیت را این چنین تعریف کرده است:

«خاتمیت چنان‌که من در می‌یابم- مقتضیاتش این است که پس از پیامبر سخن هیچ‌کس در رتبه سخن وی نمی‌نشیند و حجیت گفتار وی را ندارد.»<sup>39</sup>

اساساً کسی نبوت را به معنای رفعت و بلندای سخن نبی و حجیت انحصاری گفتار وی ندانسته تا خاتمیت چنین لوازمی را به همراه داشته باشد؛ زیرا گفتار اوصیا و جانشینان پیامبران پیشین حجیت داشته، در عین آن‌که کسی از خاتمیت آن پیامبر سخن نگفته است؛ به عنوان مثال گفتار یوشع وصی موسی (ع) بسان گفتار موسی و همپا و همسطح آن دارای حجیت است؛ در حالی‌که ما موسی (ع) را پیامبر خاتم نمی‌شناسیم.

## لوازم معنایی مفهوم خاتمیت

حال باید دید مفهوم خاتمیت چه لوازم و عناصر معنایی را به دنبال دارد. آنچه صاحب نظران درباره مفهوم اصطلاحی خاتمیت و نیز کارکردهای این واژه بررسی کرده‌اند، می‌توان به جامعیت، جهانی بودن و جاودانگی اشاره کرد که از لوازم معنایی خاتمیت است.

### 1. جامعیت

جامعیت به این معنا است که تمام گزاره‌های مربوط به هدایت و تربیت انسان‌ها و آنچه سعادت دنیا و عقبای مردم را تضمین می‌کند - یعنی همان حوزه‌ای که مربوط به قلمرو دین است - در دین خاتم منعکس شده باشد.

جامعیت عبارت دیگری از ضرورت پاسخگویی دین خاتم به همه پرسش‌ها و نیازهای مخاطبان خود است. در غیر این صورت با فروگذاشته شدن بخشی از آموزه‌ها، ظهور دینی جدید برای ارائه آن‌ها ضروری و طبیعی خواهد بود.

آیه اکمال<sup>40</sup> و بیان‌گری قرآن نسبت به امور هدایت و تربیت انسان<sup>41</sup> و نیز روایاتی نظیر «ما من شیء الا و فیه کتاب او سنّه»،<sup>42</sup> «کل شیء فی کتاب الله و سنّه نبیّه»<sup>43</sup> «فانه ما ورد علینا من امر القضا یا و لیس فی کتاب الله و لا فی سنّه نبیّه فانا نأخذ فیه برأینا»<sup>44</sup> حکایتگر جامعیت دین است؛ یعنی هیچ آموزه دینی وجود ندارد، مگر آن‌که در قرآن یا سنت نبوی یا سنت ولوی منعکس شده است.

### 2. جهانی بودن

از آن‌جا که براساس قانون «و ان من اّمه الا خلا فیها نذیر»<sup>45</sup> حوزه رسالت و هدایت پیامبران به توازی یا توالی تمام مناطق جغرافیایی و همه اقوام و ملل را دربرمی‌گیرد، از سوی دیگر پیام دین خاتم، عدم امکان نسخ از سوی ادیان نوظهور دیگر، همزمان و پس از آن است. حال اگر فرض شود که به عنوان مثال اسلام در عین آن‌که دین خاتم است، تنها دین عرب باشد و در این دین اعلام شود که کاری به سایر اقوام و ملل ندارد، مفهوم آن این است که خداوند برای سایر امت‌ها همزمان با ظهور اسلام یا پس از آن، هیچ پیامبر یا شریعتی را در

نظر نگرفته است. در این صورت مفهوم خاتمیت اسلام حفظ شده، اما بلا تکلیف ماندن سایر مناطق و اقوام با اصل پیشگفته یعنی ضرورت حضور پیامبران الهی برای هر امت، که اصل حکیمانه است، نقض شده است.

بنابراین از دو حال گریزی نیست: یا باید از خاتم دانستن دین اسلام بنا بر فرض پیشین - یعنی انحصار آن برای عرب دست شست و ظهور پیامبران و دین‌های دیگر را برای سایر مناطق و ملل ضروری دانست یا اگر بر خاتمیت اسلام پافشاری کنیم؛ باید بر فراگیری آن نسبت به سایر مناطق و ملل پایبند باشیم.

راز این که قرآن بارها در کنار خطاب به همه انسان‌ها بر فراگیری رسالت پیامبر (ص) برای همه جهانیان و چیرگی اسلام بر سایر ادیان تأکید ورزیده<sup>46</sup> و نیز پیامبر اکرم (ص) شاهان و زمامداران دور و نزدیک عصر خود را به اسلام دعوت کرده<sup>47</sup>، همین نکته یعنی حکایتگری از خاتمیت این دین است. البته این نکته علمی را نباید از نظر دور داشت که میان خاتمیت و جهانی بودن، عموم و خصوص من وجه است؛ یعنی خاتمیت همواره با جهانی بودن ملازم است، ولی لزوماً جهانی بودن یک دین به معنای خاتمیت آن نیست. نظیر آن که آیین مسیحیت را در عصر خود جهانی بینگاریم و در عین حال آن را دین خاتم نشناسیم. اما خاتمیت بدون جهانی بودن چنان که توضیح دادیم ناممکن است.

### 3. جاودانگی

مهم‌ترین عنصر و رکن مفهوم خاتمیت جاودانگی است؛ به این معنا که دین خاتم ضرورتاً باید جاودانه باشد. به گونه‌ای که تا پایان دوران حیات بر روی کره خالی و آغاز نشانه‌های قیامت و سرانجام فروپاشی دنیا هیچ دین و پیامبر جدیدی در هیچ نقطه زمین نباید ظهور کند؛ البته حساب ادیان و پیامبران دروغین و ساختگی را که بطلان آن‌ها بر جهانیان آشکار خواهد بود باید جدا دانست.

این عنصر نیز در آیاتی نظیر «و اوحی الیّ هذا القرآن لا نذرکم و من بلغ»<sup>48</sup>

و روایاتی نظیر «حلال محمد حلال الی یوم القیامه و حرامه حرام الی یوم القیامه» و نیز روایت معروف منزلت «یا علی انت منی بمنزله هارون من موسی الاّ انه لا بنی بعدی»<sup>49</sup> با صراحت تمام منعکس شده است.

جاودانگی به معنای عدم امکان سنخ دین خاتم است؛ بدین جهت همواره از ادیان پیشین که فاقد عنصر خاتمیت بوده‌اند به عنوان ادیان منسوخ یاد شده است و غالباً در کتاب‌های کلامی دو مفهوم خاتمیت و ناسخیت در کنار یکدیگر می‌آید<sup>50</sup> و اساساً شالوده معنایی واژه خاتم همین نکته است، یعنی گویا خداوند کتاب رسالت را با آمدن اسلام و رسول اکرم (ص) مهر و موم کرده و به کناری گذاشته و پایان‌پذیری ظهور دین و پیامبر جدید را رسماً اعلام کرده است.

### انعکاس آموزه‌های دینی در سه گستره قرآن، سنت نبوی و ولوی

حال باید بنگریم آیا مفهوم ولایت براساس آنچه آقای سروش به تشیع غالی نسبت داده - که از نظر ما حکایتگر دیدگاه تشیع معتدل است - یعنی برخورداری ائمه (ع) از نقش نوگستری و به تعبیر ایشان ارائه بخشی از آموزه‌های دینی نوین - که در کتاب و سنت نبوی مسکوت گذاشته شده است - با کدام یک از عناصر معنایی مفهوم خاتمیت سر ناسزگاری دارد.

مهم‌ترین خطای آقای سروش آن است که امامان شیعه و حتی امام عصر (ع) را که ممکن است سالیان متمادی پس از این ظهور و آموزه‌های نوینی را ارائه کند، خارج از چارچوب اسلام به عنوان آخرین دین قلمداد کرده است. ایشان به این نکته بنیادین توجه نکرده است که خداوند از آغاز ظهور اسلام به جهانیان اعلام کرد که آموزه‌های اسلام را در سه ساحت اصلی یعنی قرآن، سنت نبوی، و ولوی جست‌وجو کنید.

با این تفاوت که قرآن به عنوان قانون اساسی حاوی بنیادهای اولیه و اساسی دین است و با اعلام واگذاری تبیین خود و واگذاری تبیین بخشی از آموزه‌های دینی متناسب با هر زمان به سنت نبوی و ولوی ضمن اعتبار بخشی به آن‌ها، نقش جامعیت خود را ایفا کرده است. و سنت نبوی به مقتضای دوران رسالت و نیازها و مقتضیات عصر رسالت در کنار تبیین قرآن، بخشی از آموزه‌های نوین مسکوت گذاشته در قرآن را ارائه کرده است و ائمه (ع) نیز براساس نقش و وظیفه‌ای که هر یک بر عهده داشتند و بسته به شرایط و مقتضیات دوران خود در کنار تبیین قرآن و سنت نبوی با ارتباطی که با آسمان از رهگذر الهام و نه وحی رسمی دارند،

بخش دیگری از آموزه‌های دینی مسکوت گذاشته در قرآن و سنت نبوی را ارائه کرده‌اند؛ چنان‌که این نقش توسط امام عصر (ع) در دوران ظهور به‌طور کامل ایفا خواهد شد. پس از ظهور امام عصر (ع) بر اساس همه شواهد موجود، جهان دوران پایانی را سپری خواهد کرد و در آستانه فروپاشی برای قیامت قرار خواهد گرفت.<sup>51</sup> بنابراین با فرض صدور بخشی از آموزه‌های نوین از زبان ائمه (ع) یا امام عصر (ع) پس از ظهور، ما همچنان از چرخه اسلام و پهنای زمانی و مکانی آن خارج نشده و معتقدیم که تمام این تحولات در درون یک دین آسمانی انجام گرفته است، نه دو دین. برای آن‌که مقصود روشن شود، از یک مثال بهره می‌گیریم؛ هرچند ممکن است این مثال از جهانی نارسا باشد.

تیمی را در نظر بگیرید که با داشتن 14 بازیکن قرار است در آخرین بازی (بازی فینال) خود در المپیک جهانی حضور یابد و قرار بر این است که پس از این بازی دیگر هیچ بازی در دنیا انجام نگیرد و بساط بازی‌های المپیک برای همیشه برچیده شود. برای این بازی سه گیم (فرجه زمانی) پیش‌بینی شده است. گیم اول در 30 دقیقه، گیم دوم در 40 دقیقه و گیم سوم و نهایی در 30 دقیقه که مجموعاً 100 دقیقه می‌شود.

مربی تیم از آغاز اعلام کرده که از دقیقه اول تا آخرین دقیقه برنامه مشخص و مدونی را طراحی کرده که در فرصت مناسب این برنامه‌ها به اعضای تیم اعلام خواهد شد. بخشی از برنامه استمرار برنامه‌های پیشین و بخشی برنامه‌های نوین خواهد بود. نیز افزوده است که در سه گیم برنامه‌ریزی شده به متناسب نیازمندی‌های هرگیم، شماری از بازیکنان را به‌کار خواهد گرفت؛ به عنوان مثال برای گیم نخست 4 تن، برای گیم دوم 6 تن و برای گیم سوم 4 تن پیش‌بینی کرده است و این را با جایجا کردن آنان دنبال خواهد کرد.

با این برنامه‌ریزی بازی انجام می‌گیرد و برنامه‌ها و طرح‌های از پیش تعیین شده یک‌به‌یک در زمان مناسب به اعضای تیم ابلاغ شده و آنان این برنامه‌ها را اجرا می‌کنند و طبق پیش‌بینی آغازین مربی، افزون بر فقدان هرگونه ضعف و کاستی، تیم به عنوان برنده نهایی و همه زمانی پس از خود اعلام می‌گردد.

چنان‌که مشهود است، براساس این مثال سه ویژگی تحقق یافته است:

برنامه‌ها و طرح‌های تیم گرچه از آغاز برای همه بازیکنان تشریح و تبیین نشده است، اما برای مربی کاملاً روشن و منقح بوده و او به خاطر مصالحی تبیین آن‌ها را به فرصت‌ها و گیم‌های مقتضی واگذار کرده است. بر این اساس اگر مربی اعلام کند که برنامه‌های پیش‌بینی شده برای تیم کامل و جامع است، سخن حقی گفته است؛ گرچه بخشی از برنامه‌ها در گیم سوم به 4 بازیکن آخری ابلاغ شود و کسی نمی‌تواند بگوید چون ابلاغ برنامه‌ها در دو گیم آغازین تحقق نیافته، پس برنامه ناقص است.

2. از آن‌جا که شمار بازیکنان و زمان نهایی بازی یعنی 100 دقیقه از آغاز اعلام شده و برنامه‌ها نیز منقح شده است، آمدن 4 بازیکن در گیم سوم و آخرین بازی، با بخشی از برنامه‌های از پیش تعیین شده که برای آنان مسکوت گذاشته شده بود - از نگاه هیچ‌کس به معنای آمدن تیم جدید یا بازی جدید تلقی نخواهد شد؛ زیرا تمام این رخدادها از آغاز مبین و تبیین شده است.

3. با تاکید جهانی کمیته المپیک مبنی بر پایان پذیرفتن بساط تمام بازی‌ها و تلقی برنده مسابقه نهایی به عنوان آخرین برنده ماندگار تا دوران حیات بشر در گستره خاک، عملاً بر پایان‌پذیری بازی و ماندگاری نهایی تیم برنده و برنامه‌های آن تاکید شده است. آنچه درباره اسلام تحقق یافته، چیزی شبیه این مثال است.<sup>52</sup>

خداوند متعالی مربی اسلام، قرآن و پیامبر (ص) به عنوان 4 بازیکن اولی، امیرمؤمنان تا امام حسن عسگری به عنوان 6 بازیکن بعدی و امام عصر (ع) به عنوان آخرین نقش‌آفرین قابل تلقی‌اند و سه گیم شامل 23 سال دوران رسالت، (گیم نخست)، دهم هجرت 255 هجری (گیم دوم)، 255 هجری تا دوران ظهور امام عصر (ع) (گیم سوم) خواهد بود.

اعلام اسلام به عنوان دین کامل و جامع به معنای داشتن برنامه‌های مدوّن و مشخص است که از آغاز برای خداوند مشخص و معلوم بوده و در هر سه زمان پیشگفته اعلام می‌شود. سهم عمده اعلام از آن قرآن و سنت نبوی است و بخشی نیز به سنت ولوی و در دو دوره زمانی از حضرت امیر تا امام حسن عسگری (ع) و پیش و پس از ظهور امام عصر (ع) واگذار شده است و از آن‌جا که شمار بسترهای منعکس‌کننده آموزه‌های دینی و شمار پیشوایان دینی از آغاز مشخص شده است، آمدن امام عصر (ع) یا سایر ائمه با آوردن بخشی از آموزه‌های نوین

در کنار تحکیم و تبیین آموزه‌های پیشین به معنای آمدن دین و شریعت جدید نیست؛ چنان‌که با اعلام بسته شدن پرونده رسالت و نبوت خاتمیت اسلام نیز مورد تاکید قرار گرفته است. بنابراین به‌رغم پذیرش نقش نوگستری برای پیامبر یا اهل بیت (ع) جامعیت، جهانی بودن و خاتمیت اسلام به هیچ‌وجه مخدوش نخواهد شد.

## تحقق لوازم و عناصر معنایی خاتمیت با فرض نقش نوگستری ائمه (ع)

### و مفهوم ولایت

ما معتقدیم که تمام عناصر سه‌گانه با مفهوم ولایت سازگار است با این بیان: از آن‌جاکه طبق توضیح پیشگفته، همواره دین پاسخگوی نیازهای عصر و در نگاه کلی نیازهای همه جهانیان تا پایان دنیا است، مفهوم جامعیت همچنان حفظ شده است و با فرض این‌که مردم در آستانه و پس از ظهور امام عصر (ع) به رخدادها و رویدادهایی دینی برخورد کنند و پس از مراجعه به امام عصر (ع)، ایشان آن پاسخ‌ها را در کتاب یا سنت نبوی و سنت ائمه پیشین نیابد، از رهگذر الهام پاسخ آن‌ها را خواهد داد... و از آن‌جا که دین، از آغاز در میانه و در پایان راه همواره بر جهانی بودن خود تاکید می‌ورزد، در تحفظ بر عنصر جهانی بودن نیز در مفهوم خاتمیت نمی‌توان تردید کرد. و با توجه به این‌که آخرین امامی که در پایان دوران حیات (آخرالزمان) ظاهر خواهد شد، فرزند آخرین پیامبر آسمانی است که از پیش، ظهور او و برنامه‌های او پیش‌بینی شده و او بر تمام آموزه‌های قرآن و سنت نبوی و ائمه (ع) پیشین مهر تایید و تاکید را خواهد زد و مروج همین آموزه‌ها خواهد بود و خود را امام و پیشوای همین دین خواهد دانست، عملاً در مفهوم جاودانگی و عدم امکان نسخ دین خاتم‌کمترین خللی وارد نخواهد شد. چنان‌که در روایات فراوانی از زبان ائمه (ع) و نیز در روایت نقل شده پیشین از امام کاظم (ع) در کنار تاکید بر امکان بهره‌مندی ائمه (ع) از الهام، بر نفی نبوت پس از رسول اکرم (ص) پای فشرده شده است. آیا اگر امام عصر (ع) با فرض ارائه بخشی از آموزه‌های دینی با به‌دست گرفتن پرچم اسلام که منقش به کلمه توحید و رسالت پیامبر اکرم (ص) است، به جهانیان اعلام کند که تمام آموزه‌های من برگرفته از کتاب و سنت است و آموزه‌های نوین من

نیز از روز نخست به صورت کلی پیش‌بینی شده و مقرر و مقدر بر این بوده که من آن‌ها را در وقت مناسب ارائه کنم، بنابراین مرا جز فرزند پیامبر اسلام (ص) و پیشوای امروز امت اسلامی ندانید، آیا خاتمیت اسلام مخدوش شده و دین و آیین جدیدی به جهانیان معرفی شده است؟! از سوی دیگر در تمام روایاتی که دربارهٔ اتصال ائمه (ع) با آسمان گفت‌وگو به میان آمده، در کنار انکار نبوت پس از پیامبر، هماره از به‌کار بردن واژه وحی یا وساطت جبرئیل اجتناب شده و از واژه «الهام» یا «تحدیث» استفاده شده است.<sup>53</sup> و «تحدیث» یعنی ارتباط عالم ملکوت با عالم ملک و سخن گفتن فرشتگان با بندگان صالح خدا و القای حقایق بر دل‌ها که افزون بر شیعه مورد اتفاق اهل سنت نیز می‌باشد و آن را بسان رؤیاهای صادق - که یک جزء از هفتاد جزء نبوت دانسته‌اند - از اجزای نبوت و شعاعی از آن دانسته‌اند.<sup>54</sup> با این حال هیچ‌کس در این امر تشکیک نکرده که استمرار پدیده الهام یا رؤیاهای صادق درباره اولیا و بندگان صالح به معنای استمرار نبوت است.<sup>55</sup> الهام و تحدیث مورد نظر دربارهٔ ائمه (ع) نیز چنین است؛ یعنی به‌رغم آن‌که این دست از الهام به‌خاطر روشنی، شفافیت و آشکاری کامل در مرتبه‌ای بس فراتر از سایر الهام‌های اولیا و بندگان صالح قرار دارد، باین حال به هیچ‌وجه به معنای وحی نبوی نیست.

آیا با تحلیل‌های ارائه شده از مفهوم ولایت و با فرض پذیرش نقش نوگستری ائمه (ع) و امکان ارائه آموزه‌های نوین دینی که احیاناً قرآن و سنت نبوی از آن‌ها ساکت مانده است، آیا جایی برای توهم تعارض ولایت با خاتمیت می‌ماند؟ آیا مفهوم تبیین شده از ولایت را - که از هر جهت با خاتمیت سازگار بوده و مدافع و موکد آن است - می‌توان به تشیع غالی نسبت داد؟ آیا شایسته‌تر آن نیست که از طرح مباحثی که هنوز تمام جوانب علمی آن کاویده نشده - آن‌هم برای مخاطبان عامی که توان جدا ساختن مطالب ناسره از سره را ندارند و این‌گونه مقالات و مقولات عملاً به سست کردن باورهای دینی آنان و به آشوب کشیدن فضای آرام ذهنی آنان می‌انجامد - بپرهیزیم و به جای آن به تعمیق آموزه‌های دینی و تحکیم پایه‌های اخلاقی و باورهای دینی مردم بیندیشیم و در تحقق آن بکوشیم.

### پی‌نوشت‌ها

1. در ادامه مقاله بخشی از این آیات و روایات آمده است.



2. کتاب «القادیانیه» از سلیمان ظاهر عاملی از جامع‌ترین آثار در نقد فرقه قادیانیه است.
3. به نقل از ماهنامه معارف، شماره 31، صص 36-37.
4. همان، ص 43 و نیز رک: [www.drSORoush.com](http://www.drSORoush.com). نامه دوم آقای سروش خطاب به آقای بهمن‌پور.
5. [www.drSORoush.com](http://www.drSORoush.com). نامه دوم خطاب به آقای بهمن‌پور.
6. همان.
7. همان.
8. همان. نامه اول خطاب به آقای بهمن‌پور.
9. همان، نامه دوم خطاب به آقای بهمن‌پور.
10. این عبارت در سخنرانی ایشان در پاریس منعکس شده است.
11. احزاب(33):40.
12. ماهنامه معارف، شماره 31، ص 39.
13. همان، صص 40-42.
14. همان، ص 42.
15. همان.
16. این کتاب با عنوان «رابطه متقابل کتاب و سنت» در 460 صفحه از سوی پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی در دست انتشار است.
17. کافی، ج 1، ص 264. «باب جهات علوم الائمه؛ ج 8، ص 125 و نیز رک: بصائر الدرجات، صص 338-339.» باب فیه تفسیر الائمه لوجود علومهم الثلاثه و تاویل ذلک.
18. ملا صالح مازندرانی در شرح این روایت، ماضی را به معنای هر آنچه از سوی پیامبر تفسیر شده و غایب را شامل کتاب جامعه و مصحف فاطمه (س) دانسته و قذف در قلوب را به مفهوم الهام ربّانی و نقر در گوش‌ها را به معنای تحدیث فرشتگان معرفی کرده است. آن‌گاه درباره فقره «و لا نبی بعد نبینا» چنین آورده است: «دفع بذلک توهم من یتوهم ان کل من قذف فی قلبه و نقر فی سمعه فهو نبیّ. و هذا التوهم فاسد لانه محدث و المحدث لیس بنبی.» شرح اصول کافی، ج 6، ص 49.
19. بحارالانوار، ج 2، ص 175.
20. همان.
21. همان، ج 25، ص 56.
22. همان.

23. نحل(16):89.
24. مائده(5):3.
25. کافی، ج 1، ص 60. «باب الردّ الى الكتاب و السنّه».
26. نحل (16): 44.
27. حشر (59): 44.
28. نساء(4): 59.
29. همان: 83.
30. برای آگاهی بیشتر از تفسیر این آیه رک: المیزان، ج 12، ص 324؛ تفسیر صافی، ج 1، صص 56-58 (مقدمه هفتم کتاب)؛ مجمع البیان، ج 6، ص 190؛ جامع البیان، ج 14، ص 211؛ تفسیر کبیر، ج 10، ص 102.
31. لسان العرب، ج 4، صص 24-25؛ مفردات راغب، ص 142؛ ج 3، ص 1252.
32. رک: مجمع البیان، ج 8، ص 160.
33. السیف الصقیل ردّ ابن زنجبیل، (سبکی)، ص 176.
34. شرح فصوص الحکم قیصری، ص 260.
35. بدایة المعارف، ج 1، ص 211.
36. همان.
37. همان.
38. شوری(42): 51.
39. نامه دوم آقای سروش به آقای بهمن پور.
40. مائده: 3.
41. نحل: 89.
42. کافی، ج 1، ص 60. «باب الردّ الى الكتاب و السنّه»
43. همان، ج 1، ص 60.
44. دعائم الاسلام، ج 1، ص 92.
45. فاطر: 24.

46. آیات «ان هو الا ذكر للعالمين» (یوسف / 104)؛ «و ما أرسلناك الا رحمة للعالمين» (انبیاء / 107)؛ «و أرسلناك للناس رسولا» (نساء / 79)؛ «قل يا ايها الناس اني رسول الله اليكم جميعا» (اعراف / 7)؛ (157) به صراحت دال بر جهانی بودن رسالت پیامبر (ص) است.
47. کتاب مکاتیب الرسول مرحوم میانجی بهترین منبع در این زمینه است. به عنوان نمونه رک: اسلام و مقتضیات زمان، صص 356-357؛ خاتمیت، ص 19.
48. انعام (6)؛ 119.
49. در عموم منابعی که از خاتمیت رسالت پیامبر اسلام (ص) سخن به میان آورده‌اند، از این دو روایت به عنوان شاهد و دلیل بر خاتمیت استفاده شده است. رک: تفسیر نمونه، ج 13، صص 279-280؛ نور الافهام فی علم الکلام، ج 1، صص 617-618؛ أضواء علی عقائد الشیعه الامامیه، صص 545-547.
50. به عنوان نمونه رک: اسلام و مقتضیات زمان، صص 336-337؛ خاتمیت، ص 19.
51. از این رو از این دوران در اصطلاح به «آخرالزمان» یاد می‌شود. برای تفصیل بیشتر رک: دائرةالمعارف بزرگ اسلامی، ج 1، مقاله آخرالزمان.
52. چنان‌که اشاره کردیم مثال با نارسایی‌هایی روبرو است و تشبیه پیشوایان دینی به بازیکنان و نقش‌آفرینان میدان بازی چندان مطلوب نیست. اما از آن‌جا که گفته‌اند «المثال یقرب من جهة و یبعد من جهة اخرى» برای تبیین مقصود خودگزینی از ارایه این مثال نداشته‌ام.
53. رک: بصائر الدرجات، صص 339-344. باب فی الائمه‌أنهم محدثون مفهون» و باب «فی ان المحدث کیف صفته و کیف یصنع به و کیف یحدث الائمه» در این روایات تصریح شده که ائمه (ع) فرشته را نمی‌بینند و تنها صدای آن را می‌شنوند و از حالت وقار و سکینه‌ای که به آنان دست می‌دهد، درمی‌یابند که الهام از سوی فرشته است؛ کافی، ج 1، صص 269-272. «باب ان الائمه محدثون مفهون» و نیز باب «فی أن الائمه بمن یشهون ممن مضی و کراهیه القول فیهم بالنبوة». در این روایات ائمه (ع) بسان همراهان سلیمان و موسی و نیز همانند ذوالقرنین دانسته شده که دارای مقام الهام بوده‌اند. در روایتی که امام سجّاد به پرسش‌های حکم بن عتیبه در زمینه مقام الهام و تحدیث ائمه (ع) پاسخ داده، امام هلاک ابوالخطاب [= محمد بن مقلص اسدی کوفی] را به خاطر تفاوت نگذاشتن میان محدث و نبی دانسته است. هم‌چنین تغه‌الاسلام کلینی در بابی دیگر با عنوان «الروح التي یسدّد الله بها الائمه (ع)» روایاتی را در این زمینه آورده است. رک: همان، صص 273-274. علامه مجلسی در بحارالانوار با تفصیل بیشتری در این باره سخن گفته است. رک: بحارالانوار، ج 25، صص 47-100. «باب الارواح التي فیهم و انهم مؤیدون بروح القدس...» علامه مجلسی در این باب 74 روایت را ذکر کرده است. در روایت بیستم این باب چنین آمده

است: «عن حمران بن أعین قال: قلت: لابی عبدالله (ع): أنبیاء أُنتم؟ قال: لا. قلت: فقد حدّثتی من لا أُنهم أنک قلت: انا انبیاء. قال: من هو؟ أبو الخطّاب؟ قال: قلت: نعم. قال: کنت إذا أھجر. قال: قلت: فیما تحکمون؟ قال: بحکم آل داود، فاذا ورد علینا شیء لیس عندنا تلقّانابه الروح القدس. همان، ص 56. از این روایت به خوبی به دست می‌آید که کسانی امثال ابوالخطّاب به خاطر ادعای اتصال به آسمان از سوی ائمه (ع) مدعی نبوت آنان بوده‌اند. اما ائمه (ع) آنان را ملعون و مطرود دانسته و ضمن انکار نبوت و رسالت، ارتباط خود را از باب «تلقی از فرشته آسمانی» یا همان «الهام» یا «تحدیث» دانسته‌اند، نه وحی نبوی.

54. عالمان اهل سنت عموماً در ذیل روایتی درباره خلیفه دوم درباره مقام «تحدیث» گفت‌وگو کرده‌اند. روایت این است: «عن النبی (ص) لقد کان فیمن قبلکم من بین اسرائیل رجال یکلمون من غیر ان یکونوا انبیاء فان کان من امتی احد فعمر» صحیح بخاری، ج 2، ص 194. «باب مناقب عمر بن خطاب».

55. نگارنده در مقاله «ماهیت و مراتب وحی از دیدگاه صدرالمتألهین» مراتب ارتباط پیامبران و صالحان با عالم ملکوت را مورد بحث قرار داده است. رک: فصلنامه قیسات، شماره 29، صص 167-188.